

النظام الاستنباطي لآية الله الخوئي في مواجهة خلل الصلاة

نموذج قاعدي في تفاعل حديث الرفع وحديث لا تعاد و تطبيقاته في الفقه العبادي^١
_____ علي إبراهيمي صدرآبادي^٢، علي أكبر دهقاني أشكذري^٣ _____

الملخص

يتناول البحث الحالي، بمنهج تحليلي استنادي وبالتركيز على أعمال آية الله السيد أبو القاسم الخوئي، تحليل نظامه الفقهي في مسألة «الخلل في الصلاة» المعقدة. والسؤال المحوري هو كيفية تفاعل حديثين تأسيسيين هما «الرفع» و«لا تعاد» في عملية استنباط أحكام حالات النسيان والجهل والإكراه. تشير النتائج إلى أن آية الله الخوئي، من خلال التطبيق الدقيق للتفريقات الأصولية بين الحكم التكليفي والحكم الوضعي، وكذلك التمييز بين الركن وغير الركن، نجح في تصميم نموذج هرمي متسلسل. في هذا النموذج، يتولى حديث الرفع - بمنطوقه الامتناني ورافعيته للتكليف - في المرحلة الأولى الاعتراف بالعدر الشرعي ورفع التكليف. وفي المرحلة التالية، يدخل حديث لا تعاد - كقاعدة خاصة ومحددة لحدود الصلاة - ليصدر الحكم الوضعي النهائي (الصحة أو البطلان). وهذا التفاعل القاعدي، يتجلى بوضوح عند تطبيقه على فروع مثل نسيان النية (مع التأكيد على المكانة الطولية للنية وخروجها من شمول حديث لا تعاد)، ونسيان تكبيرة الإحرام (مع الإحالة النهائية إلى القاعدة العقلية «انتفاء الجزء يوجب انتفاء الكل» بعد تعارض الروايات)، ونسيان الأجزاء غير الركنية (مع حاكمية مطلق حديث لا تعاد وتصحيح الصلاة)، وكذلك حالات الإكراه (مع بيان دور رفع الحرمة كشرط مسبق للصحة). يُظهر المقال أن الجهاز الفقهي للخوئي يتمتع بالتماسك الداخلي



١. تاريخ الاستلام: ٨ شعبان ١٤٤٧

تاريخ الموافقة: ١٣ شعبان ١٤٤٧

٢. طالب في المستوى السادس، مدرسة مدينة العلم الكاظمية العلمية، يزد، إيران. (الكاتب المستول)

talabe.emame.zaman@gmail.com

٣. أستاذ في المستوى الأول وعضو المجموعة العلمية التربوية، مدرسة مدينة العلم الكاظمية العلمية، يزد، إيران.

Ali21333@yahoo.com

والقابلية للتعميم، بحيث يمكن للإطار المكتشف أن يستخدم كنموذج منهجي لتحليل الخلل في سائر العبادات التركيبية (كالحج). هذا البحث يُمثل خطوة في سبيل إظهار قدرة النظام الفقهي الإمامي على بناء الأنظمة، والخروج من مجرد وصف الفتاوى المتناثرة.

المفردات الأساسية: خلل في الصلاة، آية الله الخوئي، فقه منظومي، حديث الرفع، حديث لاتعاد، استنباط فقهي، نسيان، جهل، إكراه، قابلية التعميم.



سال سوم، شماره ۸، پاییز، ۱۴۰۴



نظام استنباطی آیت الله خویی در مواجهه با خلل نماز

الگوی قاعد بنیاد در تعامل حدیث رفع و حدیث لاتعاد و کارکردهای آن در قه عبادی^۱

علی ابراهیمی صدرآبادی^۲، علی اکبر دهقانی اشکذری^۳

چکیده

پژوهش حاضر با روش تحلیلی-استنادی و با تمرکز بر آثار آیت الله سید ابوالقاسم خویی، به واکاوی نظام فقهی ایشان در مسئله پیچیده «خلل در نماز» می‌پردازد. پرسش محوری، چگونگی تعامل دو حدیث بنیادین «رفع» و «لا تعاد» در فرآیند استنباط احکام موارد نسیان، جهل و اضطرار است. یافته‌ها حاکی از آن است که آیت الله خویی با اعمال دقیق تفکیک‌های اصولی میان «حکم تکلیفی» و «حکم وضعی»، و نیز تمایز «رکن» از «غیررکن»، موفق به طراحی الگویی سلسله‌مراتبی شده است. در این الگو، حدیث رفع - با کارکرد امتنایی و رافع تکلیف - در مرحله نخست، عذر شرعی را به رسمیت شناخته و مانع تکلیفی را برمی‌دارد. در مرحله بعد، حدیث لا تعاد - به مثابه قاعده‌ای خاص و تعیین کننده حدود نماز - وارد شده و حکم نهایی وضعی (صحت یا بطلان) را صادر می‌کند. این تعامل قاعده‌ای، در تطبیق بر فروعی چون نسیان نیت (با تأکید بر جایگاه طولی نیت و خروج آن از شمول حدیث لا تعاد)، نسیان تکبیرة الاحرام (با ارجاع نهایی به قاعده عقلی «انتفاء جزء موجب انتفاء کل» پس از تعارض روایات)، نسیان اجزاء غیررکنی (با حاکمیت مطلق حدیث لا تعاد و تصحیح نماز)، و نیز موارد اضطرار (با تبیین نقش رفع حرمت به عنوان پیش شرط صحت) به وضوح نمایان می‌شود. مقاله نشان می‌دهد که دستگاه فقهی خویی از انسجام درونی و قابلیت تعمیم برخوردار است، به طوری که چارچوب کشف شده می‌تواند به عنوان الگویی روش شناختی برای تحلیل خلل در سایر عبادات ترکیبی (مانند حج) به کار رود. این پژوهش، گامی در راستای نمایاندن ظرفیت نظام‌ساز فقه امامیه و خروج از توصیف صرف فتاوای پراکنده است.



تاریخ تأیید: ۱۳ بهمن ۱۴۰۴

۱. تاریخ دریافت: ۸ بهمن ۱۴۰۴

۲. طلبه پایه ششم، مدرسه علمیة مدینة العلم کاظمیه، یزد، ایران. (نویسنده مسئول)

talabe.emame.zaman@gmail.com

۳. استاد سطح یک و عضو گروه علمی - تربیتی، مدرسه علمیة مدینة العلم کاظمیه، یزد، ایران. Ali21333@yahoo.com

واژگان کلیدی: خلل در نماز، آیت‌الله خویی، فقه نظام‌مند، حدیث رفع، حدیث لا تعداد، استنباط فقهی، نسیان، جهل، اضطرار، تعمیم‌پذیری.

مقدمه

نماز، به عنوان محوری‌ترین عبادت شرعی در اسلام، دارای هویتی ترکیبی و متشکل از شبکه‌ای درهم‌تنیده از اجزاء، شرایط، ارکان و مقدمات است. این ساختار مرکب، آن را در معرض پدیده‌ای موسوم به «خلل» قرار می‌دهد. خلل در نماز، به معنای هرگونه نقصان، ترک، اشتباه، اختلال در ترتیب، یا فقدان شرایط لازم است که ممکن است بر اثر عوامل درونی انسان (مانند نسیان و جهل) یا عوامل بیرونی تحمیلی (مانند اضطرار و اکراه) رخ دهد. وسعت دامنه این مسئله و تکرار روزمره آن در زندگی مکلفان، نبود یا کمبود نصوص تفصیلی برای پوشش تمامی مصادیق ممکن، فقیه را به سمت اتکا و تدقیق در قواعد کلان استنباطی سوق می‌دهد. در این میان، دو حدیث «رفع» و «لا تعداد» به مثابه دو قاعده محوری و تعیین‌کننده، کانون توجه و محل چالش‌های اجتهادی قرار گرفته‌اند.

حدیث شریف رفع با عبارت «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةَ...» که نسیان و جهل و اضطرار را در زمره امور رفع شده برمی‌شمارد، نماد رأفت، رحمت و رویکرد تخفیف‌گرایانه شارع مقدس نسبت به مکلف معذور است. در مقابل، حدیث «لا تعداد الصلاة إلا من خمسة...» با شمردن پنج مورد خاص (طهارت، وقت، قبله، رکوع، سجود)، به گونه‌ای مرزهای غیرقابل عبور و خط قرمزهای نماز را ترسیم می‌کند. پرسش بنیادین و محل اجتهاد این است: این دو قاعده با دلالت‌های به ظاهر متمایز - یکی ناظر به «رفع تکلیف و مؤاخذه» و دیگری ناظر به «لزوم اعاده و بطلان» - چگونه و بر پایه چه مکانیسمی در فرآیند استنباط احکام خلل با یکدیگر تعامل می‌کنند؟ آیا این تعامل، تصادفی و موردی است یا از نظم و منطقی درونی پیروی می‌کند که قابلیت کشف و ارائه به صورت یک الگوی کلان را دارد؟

آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خویی، به دلیل عمق مبانی اصولی، تسلط استثنایی بر علوم حدیث و رجال، و نیز ارائه تقریراتی منظم و نظام‌مند در فقه و اصول، چهره‌ای شاخص برای پاسخگویی به این پرسش‌ها به شمار می‌رود. آثار ایشان مانند «مصباح الأصول»، «تنقیح مبانی العروة الوثقی» و «موسوعة الإمام الخوئي»، نه تنها انبوهی از فتاوی فقهی، که



نشان‌دهنده یک «دستگاه استنباطی» منسجم است. این پژوهش بر این فرض استوار است که رویکرد آیت‌الله خویی در مسئله خلل نماز، فراتر از عرضه فتاوی پراکنده، مبتنی بر «الگوی فعال، چندلایه و قاعده‌بنیاد» برای ترکیب، تقدم‌بندی و تطبیق قواعد است. هدف اصلی این نوشتار، استخراج، بازسازی و تبیین این الگو از خلال متون مذکور و آزمون آن در مسائل نسیان، جهل و اضطرار است. در نهایت، قابلیت تعمیم الگوی به‌دست‌آمده به قلمرو سایر عبادات و پیامدهای آن برای فقه نظام‌مند نیز مورد تأمل قرار خواهد گرفت.

۲. مبانی مفهومی و تحلیلی الگوی محقق خویی

۲.۱. مفهوم‌شناسی «خلل» و سطوح سه‌گانه تحلیل: درک نظام فقهی آیت‌الله خویی در این باب، مستلزم تفکیک دقیق سطوح مختلف مفهوم «خلل» است. خلل در قرآن و فقه به معنای فاصله، نقص، ضعف یا رخنه در یک امر ترکیبی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۹۰؛ ابن درید، ۱۹۸۸م، ج ۲، ص ۱۰۰۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۲۱۵؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۲۰۷؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۵۰۷). در کاربرد فقهی، خلل به شرایطی اطلاق می‌شود که به دلیل تحقق نیافتن اجزا یا شرایط یک عمل، فساد یا وهن در آن پدید آید (خمینی، بی‌تا، ص ۳).

در تطبیق بر نماز، خلل می‌تواند در دو سطح رخ دهد: نخست، خلل در «اجزاء»، یعنی اموری که در ماهیت و ذات نماز داخل‌اند و تحقق نماز به تحقق آنها وابسته است؛ و دوم، خلل در «شرایط»، یعنی اموری که خارج از ماهیت نمازند، اما وجودشان برای صحت آن لازم است (خمینی، بی‌تا، ص ۳). اما اساسی‌ترین تفکیک که سنگ بنای تمام احکام بعدی را می‌سازد، تمایز «رکن» از «غیررکن» است.

آیت‌الله خویی با وضوح تمام، رکن را اینگونه تعریف می‌کند: «ما یوجب نقصه البطلان و لو سهواً» (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۸، ص ۷۴)؛ یعنی هر چیزی که فقدانش - حتی از روی سهو و نسیان - مستلزم بطلان نماز باشد. این تعریف، معیاری کلیدی برای شناسایی «هسته سخت» و غیرقابل مسامحه نماز فراهم می‌آورد و مبنای مواجهه با حدیث لا تعاد قرار می‌گیرد، حدیثی که خود برخی از این ارکان (رکوع و سجود) را نام می‌برد.

۲.۲. حدیث رفع: تبیین متعلق رفع و تحدید دایره شمول: آیت‌الله خویی حدیث رفع (حر



عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۳۶۹) را در زمره ادله امتنانی می‌داند که بیانگر لطف و رأفت الهی نسبت به مکلف معذور است (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۵، ص ۳۹۳). اما نکته تحلیلی برجسته و تعیین‌کننده در دیدگاه ایشان، «تعیین دقیق متعلق فعل رفع» است. ایشان با صراحت بیان می‌دارد که متعلق «رُفِع» در این حدیث، صرفاً «احکام تکلیفی الزامی» است (همان، ج ۵، ص ۳۹۵). به بیان دیگر، شارع مقدس می‌فرماید: اگر فعلی واجب از روی نسیان ترک شد، یا فعلی حرام از روی اضطرار انجام شد، «تکلیف الزام‌آور (وجوب یا حرمت) و مؤاخذه ناشی از ترک یا فعل آن، از تو برداشته شد». این حکم، به هیچ وجه متضمن «سقوط احکام وضعی» مانند شرطیت، مانعیت، صحت یا بطلان عمل نیست. برای مثال، اگر شخصی از روی نسیان وضو نگرفته نماز بخواند، حدیث رفع می‌گوید گناهی بر او نیست (رفع حرمت ترک وضو)، اما هرگز نمی‌گوید نمازش صحیح است. حکم صحت یا بطلان که یک حکم وضعی است، باید از ادله دیگری مانند حدیث لا تعاد استنباط شود. این تفکیک دقیق میان قلمرو «تکلیف» و قلمرو «وضع»، مانع از خلط رایج میان «رفع مؤاخذه و عقاب» و «اثبات صحت و قبولی» می‌گردد.

۲.۳. حدیث لا تعاد: کارکرد تعیین‌مرزی و قلمرو حاکمیت: در مقابل حدیث عام رفع، حدیث «لا تعاد الصلاة إلا من خمسة» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۶، ص ۹۱) به عنوان قاعده‌ای خاص، اختصاصی و دارای کارکردی تعیین‌کننده در باب نماز عمل می‌کند. از منظر خویی، کارکرد اصلی این حدیث، «ترسیم مرزهای نفوذناپذیر نماز» و «معرفی موارد استثنا» است. این حدیث به وضوح اعلام می‌کند که از میان تمام اجزاء، شروط و متعلقات نماز، تنها ترک پنج مورد است که نماز را به ورطه بطلان می‌کشاند و اعاده آن را واجب می‌سازد. این پنج مورد، ترکیبی از ارکان اصلی (رکوع و سجود) و شروط بنیادین (طهارت، وقت، قبله) هستند. نتیجه منطقی و مستقیم این قاعده آن است که ترک هر جزء، شرط یا ویژگی دیگری خارج از این پنج مورد - دست‌کم در حالت سهو و نسیان - موجب بطلان نماز و وجوب اعاده آن نخواهد بود. بنابراین، این حدیث مستقیماً متکفل صدور «حکم وضعی» (صحیح یا باطل بودن نماز) در قبال خلل‌های واقع در اجزاء و شرایط غیربنیادین است (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۸، ص ۱۳).

۲.۴. نسبت میان رفع و لا تعاد: تقدم خاص بر عام به عنوان قاعده حاکم: پرسشی که ممکن است



مطرح شود این است که آیا حدیث لا تعاد (که در مواردی حکم به اعاده و بطلان می‌دهد) با عموم حدیث رفع (که می‌گوید نسیان موجب رفع است) در تعارض نیست؟ پاسخ آیت‌الله خوئی، مبتنی بر قاعده اصولی بدیهی «تقدم خاص بر عام» است. حدیث لا تعاد، به دلیل اختصاصش به باب نماز و بیان حکم موارد خاص و معین، بر حدیث عام رفع تقدم دارد. یعنی هنگامی که در مسئله‌ای مربوط به نماز، بتوان به حدیث لا تعاد استناد کرد و مورد، مشمول آن باشد (یا مشمول استثنای آن باشد)، دیگر نمی‌توان به عموم حدیث رفع تمسک جست و ادعا کرد که چون نسیان بوده، پس اصلاً حکم و جواب یا حرمتی وجود نداشته است. حدیث لا تعاد خود ناظر به موارد وقوع نسیان و سهو است و حکم نهایی وضعی (لزوم اعاده یا عدم آن) را در آن موارد خاص بیان می‌کند. این تقدم‌بندی، از استندهای ناروا و بی‌ضابطه به عمومات برای نقض احکام خاص و تعبدی جلوگیری می‌کند (خوئی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۸، ص ۱۳). بلکه بر اساس تحلیل اصولی، دستور به اعاده در روایات (مانند «مَنْ زَادَ فِي صَلَاتِهِ فَعَلَيْهِ الْإِعَادَةُ») نه یک امر مولوی، بلکه ارشاد به جزئیت، شرطیت یا مانعیت است و نشان‌دهنده وجود خلل و نیاز به جبران است. در مقابل، نفی اعاده در روایاتی مانند «لَا تُعَادُ» حاکی از صحت عمل است، حتی با فقدان برخی اجزاء غیراساسی. این نفی نیز به صورت ارشادی، عدم جزئیت یا شرطیت آن موارد را در شرایط خاص بیان می‌کند. بنابراین، حدیث «لَا تُعَادُ» با حکومت بر ادله اولیه، محدوده واقعی جزئیت و شرطیت واجب در عبادات را مشخص می‌سازد و جایی برای جریان حدیث رفع باقی نمی‌گذارد (خوئی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۸، ص ۲۴).

۳. الگوی عملیاتی استنباط: مراحل چهارگانه و نظام سلسله‌مراتبی

با ترکیب و انسجام بخشیدن به مبانی فوق، می‌توان الگوی عملیاتی آیت‌الله خوئی در مواجهه با هر مسئله خلل در نماز را در چهار مرحله به هم پیوسته و سلسله‌مراتبی ترسیم کرد. این مراحل، نشان‌دهنده فرآیندی نظام‌مند از تشخیص تا صدور حکم است.

مرحله اول: تشریح موضوع و تفکیک مقامات

این مرحله، مقدماتی و دارای کارکرد تشخیصی و تمیزدهنده است. فقیه در این مرحله باید دو تمایز اساسی را انجام دهد:



۱. تشخیص «نوع عذر»: منشأ خلل چیست؟ آیا ناشی از نسیان (سهو) است، یا جهل (و تمییز جهل قاصر از مقصر)، یا اضطرار واقعی، یا اکراه، یا حتی عمد؟ این تشخیص مهم است، زیرا شمول حدیث رفع منوط به تحقق عذر شرعی است.

۲. تعیین «ماهیت عضو درگیر»: خلل در کجای ساختار نماز رخ داده است؟ آیا در یک «رکن» نماز رخ داده است (مانند: نیت، تکبیرة الاحرام، قیام متصل به رکوع، رکوع، سجده نیت)؟ یا در یک «جزء یا شرط غیررکنی» واقع شده است (مانند: قرائت حمد و سوره، تشهد، سلام، قنوت، ذکر رکوع و سجود، جهر و اخفات، طهارت لباس و مکان به غیر از موضع سجود خاص)؟ خروجی این مرحله، مسیر استدلال را به دو شاخه کاملاً متمایز هدایت می‌کند: مسیر «خلل در رکن» و مسیر «خلل در غیررکن».

مرحله دوم: اجرای حدیث رفع و زوال موانع تکلیفی

در این مرحله، اگر عذر شرعی محرز باشد (مثلاً نسیان ثابت شده، جهل موضوعی قاصر، یا اضطرار واقعی)، حدیث رفع به عنوان قاعده‌ای عام و امتثانی جاری می‌شود. در موارد نسیان و جهل قاصر: تکلیف وجوب انجام آن جزء یا شرط خاص از عهده مکلف ساقط می‌شود. به این معنا که اگر شخصی قرائت را فراموش کند، دیگر «تکلیف وجوب قرائت» در آن نماز از او برداشته شده و مؤاخذه‌ای بر ترک آن متوجه او نیست. در موارد اضطرار: حکم حرمت مرتبط با آن فعل (مانند استعمال ظرف طلا برای وضو) برداشته می‌شود. به این معنا که آن فعل، در حال اضطرار، دیگر عنوان «حرام» ندارد. نکته محوری و تعیین‌کننده اینجاست: این مرحله فقط و فقط به حوزه «احکام تکلیفی» (وجوب، حرمت، استحباب، کراهت) مربوط است. این مرحله صرفاً «موانع تکلیفی» را از سر راه برمی‌دارد. در این مرحله هیچ حکمی درباره «صحت یا بطلان نماز» (که یک حکم وضعی است) صادر نمی‌شود. این مرحله را می‌توان مرحله ایجاد بستر دانست که زمینه را برای مرحله بعد و صدور حکم نهایی آماده می‌کند.

مرحله سوم: ارجاع به قاعده تخصصی و صدور حکم وضعی نهایی

این مرحله، قلب الگوی خوبی و محل تفکیک نهایی دو مسیر است. حکم نهایی درباره



«صحت یا بطلان نماز» در اینجا صادر می‌شود و این حکم، کاملاً به خروجی مرحله اول (رکنی یا غیررکنی بودن خلل) وابسته است.

مسیر اول: حکم‌ریزی در موارد «خلل در رکن»

در این حالت، حدیث لا تعاد یا وارد نمی‌شود یا به ضرر مدعا عمل می‌کند، زیرا این حدیث به صراحت دو رکن اصلی (رکوع و سجود) را نام برده و ترک آنها را مستلزم اعاده دانسته است. بنابراین، نمی‌توان به این حدیث برای نفی بطلان در موارد رکنی استناد کرد.

افزون بر این، حکم «بطلان نماز» از یکی از این دو راه قابل اثبات است:

۱. دلیل خاص روایی معتبر: اگر روایت صحیح‌السند و صریح‌الدلالة مستقیماً دال بر بطلان نماز در آن مورد خاص وجود داشته باشد (مانند روایات متعدد دال بر بطلان نماز با ترک تکبیرة الاحرام) (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۸، ص ۷۱)

۲. رجوع به اصل عملی و قاعده عقلی کلی: در صورت فقدان دلیل خاص صریح، یا -مهم‌تر- در صورت تعارض و تساقط ادله روایی (مانند مسئله نسیان تکبیرة الاحرام که در آن دو دسته روایت معارض وجود دارد)، به «اصل عملی» رجوع می‌شود. این اصل، همان قاعده عقلی بدیهی «انتفاء جزء، موجب انتفاء کل مرکب است» می‌باشد. از آنجا که رکن، جزء مقوم، سازنده و هویت‌بخش نماز است، فقدان آن -حتی به صورت غیرعمدی و ناشی از نسیان- به معنای فقدان کلیت و هویت نماز است. آیت‌الله خویی در مسئله نسیان تکبیرة الاحرام، پس از بررسی تعارض دو دسته روایت و منتفی دانستن امکان جمع عرفی یا ترجیح‌سندی، صریحاً به این قاعده تمسک می‌جوید و می‌فرماید: «فبعد التعارض و التساقط تبقى الطائفة الأولى سليمة... و يؤيده القاعدة» یعنی پس از تعارض و ساقط شدن روایات، آن دسته از روایات که مطلقاً دال بر بطلان هستند، سالم می‌مانند و قاعده عقلی نیز مؤید آنهاست (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۸، ص ۷۴).

مسیر دوم: حکم‌ریزی در موارد «خلل در غیررکن»

در اینجا، حدیث لا تعاد به عنوان قاعده‌ای حاکم، اختصاصی و دارای صلاحیت انحصاری در این قلمرو، وارد عمل می‌شود.

مفاد صریح و روشن حدیث این است: «نماز به خاطر ترک غیر از آن پنج مورد، اعاده نمی‌شود». بنابراین، اصل اولی و قاعده کلی حاکم، صحت نماز است.



مجلس شورای اسلامی

نظام استنباطی آیت‌الله خویی در مواجهه با خلل نماز

نتیجه عملی: نماز با وجود آن خلل غیررکنی (مثلاً فراموشی کل حمد و سوره، فراموشی تشهد، اشتباه در جهر و اخفات، ترک قنوت) صحیح می‌باشد. تنها تکلیف باقی مانده ممکن است «سجده سهو» برای جبران آن نقیصه باشد، و آن هم مبتنی بر فتوای خاصی است که سجده سهو را برای هر نقیصه واجب بدانند. اما اصل صحت نماز، قطعی و تحت حمایت حدیث لا تعاد است.

مرحله چهارم: حل تعارضات فرعی و اعمال قاعده تقدم

در موارد نادری که ممکن است عموم یک قاعده دیگر با حکم صادره از مرحله سوم (به ویژه در مسیر ب) تعارض پیدا کند، قاعده کلی «تقدم خاص بر عام» به عنوان راه حل نهایی حاکم است. حدیث لا تعاد، به دلیل اختصاص ذاتی به باب نماز، مقدم بر عموماتی مانند حدیث رفع است. این تقدم بندی ساختاری، مانع از استنادهای ناروا و بی ضابطه به عمومات برای نقض یا تضعیف حکم صادر از قاعده خاص و تعبدی نماز می‌شود.

۴. آزمون الگو در فروعات پیچیده و موارد شاخص

برای نشان دادن کارایی، انسجام و قدرت تبیین گری الگوی ارائه شده، آن را بر چند مسئله پیچیده و مورد بحث مفصل در آثار آیت الله خویی تطبیق می‌دهیم. این تطبیق، عینیت الگو را آشکار می‌سازد.



۴.۱. نسیان نیت: بررسی جایگاه «علت فاعلی» خارج از قلمرو حدیث لا تعاد

آیت الله خویی به پیروی از اجماع فقها، نسیان نیت - خواه به معنای قصد قربت، خواه به معنای تعیین عنوان خاص نماز- را موجب بطلان نماز می‌داند. تحلیل عمیق و دقیق ایشان در رد استناد به حدیث لا تعاد برای نفی این بطلان، بسیار آموزنده و نشان دهنده عمق نگاه فلسفی-اصولی ایشان است. ایشان با بیانی روشن می‌فرمایند که نیت در «طول» اجزاء نماز قرار دارد، نه در «عرض» آنها. به این معنا که نیت، «داعی و باعث عمل» است؛ یعنی انگیزه، محرک و علت فاعلی صدور افعال نماز است. نیت، خودش جزئی از سلسله افعال ظاهری و متوالی نماز (مانند تکبیر، قرائت، رکوع) به شمار نمی‌رود. حدیث لا تعاد ناظر به «ذات

الصلاة» و اخلال در خود آن افعال و اجزای متعارف نماز است، نه به آن چیزی که عمل از آن نشأت می‌گیرد و انگیزه آن است (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۸، ص ۷۰). بنابراین، حتی اگر حدیث لا تعاد را قاعده‌ای فراگیر برای غیرارکان بدانیم، نیت اساساً در دایره شمول این قاعده قرار نمی‌گیرد، زیرا موضوع قاعده، «اجزاء نماز» است و نیت، جزء به این معنا نیست. این تحلیل نشان می‌دهد که در الگوی خویی، «تحلیل فلسفی احکام و تبیین جایگاه هر یک از مقومات عبادت»، پیش‌نیاز ضروری برای تطبیق قواعد است و مانع از تسری ناروای قواعد به اموری می‌شود که خارج از قلمرو موضوعی آن قاعده‌اند.

۲.۴. نسیان تکبیرة الاحرام: نمونه تعارض روایات و مرجعیت قاعده عقلی

این مسئله، نمونه‌ای از کاربرد مرحله سوم (مسیر اول) در الگوی خویی، به ویژه بخش «رجوع به اصل عملی پس از تعارض ادله نقلی» است. ایشان با دقت روایی، دو دسته روایت را بررسی می‌کند: طائفة اول که مطلقاً و بدون قید و شرط دال بر بطلان نماز با نسیان تکبیر هستند، و طائفة دوم که قائل به تفصیل هستند و بین یادآوری قبل از رکوع یا بعد از آن فرق می‌گذارند. سپس ایشان متوجه می‌شود که برای طائفة دوم نیز روایات معارض قوی‌ای وجود دارد که تفصیل را نفی می‌کند. در چنین شرایطی، راه‌حل‌های معمول یعنی «جمع عرفی» میان روایات یا «ترجیح سندی» یکی بر دیگری، به دلیل قوت دو طرف، منتفی می‌شود. نتیجه این می‌شود که ما با «تعارض واقعی و تساقط ادله روایی» مواجهیم. در این «خلاً دلیل نقلی قطعی»، آیت‌الله خویی به «اصل عملی» رجوع می‌کند. آن اصل، همان قاعده عقلی بدیهی «انتفاء جزء، موجب انتفاء کل» است. از آنجا که ادله دال بر جزئیت تکبیرة الاحرام (مانند «لاصلاة إلا بفاتحة الكتاب و بالتكبير») مطلق هستند و شامل حالت نسیان هم می‌شوند، پس با انتفاء این جزء (به سبب نسیان و عدم انجام)، کل نماز منتفی می‌شود (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۸، ص ۷۴). اینجا به وضوح می‌بینیم که در الگوی خویی، «اصول عقلی و قواعد فقهی کلی» نه به عنوان گزینه‌ای ثانوی، بلکه به عنوان «پشتوانه نهایی و حل‌کننده معضلات در هنگام فقدان نص قطعی یا تعارض غیرقابل حل نصوص» عمل می‌کنند. این امر، عقلانیت و استحکام دستگاه استنباطی ایشان را نشان می‌دهد.



۳.۴. نسیان دو سجده و تذکر پس از رکوع بعدی: تمایز تدارک و بطلان در ارکان

این فرع فقهی مفصل، به خوبی مرز دقیق میان «قابلیت تدارک» و «وقوع قطعی بطلان» را در موارد رکنی نشان می‌دهد. نظر آیت‌الله خویی مطابق مشهور فقهاست: اگر شخص قبل از ورود به رکوع رکعت بعد متذکر فراموشی دو سجده شود، باید بازگشته و آنها را بجا آورد و در این صورت نمازش صحیح است. اما اگر پس از ورود به رکوع رکعت بعدی (یعنی پس از عبور از محل تدارک) متذکر شود، نماز باطل است. دلیل بطلان از نگاه ایشان این است که در این حالت، هر انتخابی که مکلف داشته باشد، منجر به خللی غیرقابل جبران در رکن می‌شود: اگر سجده‌ها را تدارک کند، موجب «زیاده در رکن» (تکرار رکوع) می‌شود و اگر تدارک نکند، موجب «نقص رکن» (ترک سجده) می‌شود. هر یک از این دو (زیاده یا نقص در رکن) به تنهایی برای بطلان کافی است (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۸، ص ۶۶). ایشان سپس به نقد دیدگاهی می‌پردازند که ادعا می‌کند در این فرض فقط «ترتیب» به هم خورده و چون ترتیب در حدیث لا تعاد نیامده، نماز صحیح است (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۸، ص ۶۶). آیت‌الله خویی این استدلال را قاطعانه، ساقط می‌خواند. توضیح ایشان این است: سجده‌ای که خارج از جایگاه حقیقی و تعبدی خود (یعنی پس از رکوع رکعت بعد) انجام شود، اصلاً سجده همان رکعت اول محسوب نمی‌شود؛ زیرا «جزئیت» هر عملی مشروط به وقوع آن در «محل» و «رتبه» خاص خود است. بنابراین، خلل ایجاد شده، خلل در ذات رکن و جزئیت آن است، نه صرف یک جابجایی در «ترتیب» (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۸، ص ۶۶).

۴.۴. جهل به اجزاء غیررکنی: توسعه قلمرو شمول حدیث لا تعاد به عذر جهل

از مباحث مورد اختلاف شمول حدیث لا تعاد نسبت به جاهل است. برخی چنین آورده‌اند: حدیث «لا تعاد» خطاب به کسی است که تکلیف او فقط در مورد اعاده یا عدم اعاده است، نه انجام خود عمل. این شخص کسی نیست جز ناسی، زیرا تکلیف اولیه (مثل خواندن سوره) به دلیل نسیان از او ساقط شده است. اما جاهل، چنین نیست. او در زمان انجام نماز، هنوز مخاطب مستقیم همان تکلیف اولیه است و باید آن را انجام دهد. تنها به دلیل جهل، معذور است و عقاب نمی‌شود. بنابراین، خطاب اصلی (و جوب جزء) همچنان

متوجه اوست، نه خطاب ثانوی (اعاده یا عدم آن). پس طبعاً حدیث «لا تعاد» که ناظر به خطاب ثانوی است، شامل حال جاهل نمی‌شود.

آیت‌الله خوئی این استدلال را قانع‌کننده نمی‌داند و با تحلیل دقیق مراحل تکلیف، آن را رد می‌کنند:

هر تکلیفی محل شرعی مشخصی دارد (مثلاً سوره باید قبل از رکوع خوانده شود). اگر فرد -چه ناسی و چه جاهل- از آن محل عبور کند (وارد رکوع شود)، آن تکلیف خاص به طور قطع ساقط می‌شود. در این لحظه، فرد دیگر مکلف به خواندن سوره در آن نماز نیست، زیرا زمانش گذشته است. حال تنها تکلیف ممکن برای جبران، همان مسئله اعاده یا عدم اعاده است. پس، پس از عبور از محل عمل، جاهل و ناسی در یک صف قرار می‌گیرند: هر دو فقط باید به این سؤال پاسخ دهند که آیا نمازشان را اعاده کنند یا خیر؟ در اینجا است که حدیث «لا تعاد» وارد می‌شود و می‌گوید در غیر از ارکان، اعاده واجب نیست. بنابراین، این حدیث به طور مساوی شامل هر دو گروه می‌شود. تفاوت در مرحله قبل (توجه خطاب اولیه) تأثیری در این مرحله مشترک ندارد.

آیت‌الله خوئی در پایان، با دقتی افزون، حکم را محدود به جاهل قاصر (غیر مقصر) می‌کند و جاهل مقصر را از شمول حدیث خارج می‌داند. دلیل ایشان این است: ظاهر حدیث «لا تعاد» ناظر به کسی است که تکلیف «اعاده یا عدم آن» برایش معلول تذکر یا کشف جهل است. یعنی اگر هم چنان نسیان یا جهلش ادامه می‌یافت، اصلاً چنین تکلیفی برایش ایجاد نمی‌شد. این وصف فقط در ناسی و جاهل قاصر صادق است. اما جاهل مقصر، به حکم عقل، همواره مکلف به اعاده است؛ چرا که تکلیف واقعی بر عهده او بوده و او با تقصیر، از انجامش باز مانده است. انکشاف جهل یا عدم آن، در وجوب اعاده برای او تأثیری ندارد (خوئی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۸، ص ۱۳).

۴.۵. اضطرار: نقش حدیث رفع به عنوان «پیش‌شرط زوال مانع» برای صحت

نمونه بارز و روشن تحلیل ایشان در «اضطرار به استفاده از ظرف طلا و نقره برای وضو یا غسل» است. در حالت اختیار و عدم اضطرار، استعمال این ظروف حرام است. در چنین حالتی، عبادتی (وضو) که متوقف بر یک مقدمه حرام است، هم واجب نیست (زیرا تکلیف



به حرام، تکلیف به «ما لا یطاق» است) و هم صحیح نیست، مگر با کارکرد ویژه‌ای به نام «ترتب» (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۳۱۱). اما در حالت اضطرار واقعی (مثلاً تنها ظرف موجود، طلاست و ترک وضو مستلزم ترک نماز واجب باشد)، حدیث رفع وارد عمل شده و حکم حرمت را از استعمال آن ظرف خاص برمی‌دارد. با زوال عنوان «حرام» از این فعل، «مانع شرط صحت» که همانا حرمت مقدمه بود، از بین می‌رود. در نتیجه، وضو هم واجب می‌شود (چون مانع وجوب برطرف شد) هم صحیح می‌گردد (چون مانع صحت برطرف شد) (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۳۱۱). این تحلیل به وضوح نشان می‌دهد که در الگوی خویی، حدیث رفع «پیش‌نیاز» و «زمینه‌ساز» صحت است. این حدیث ابتدا «مانع تکلیفی» (حرمت) را برمی‌دارد و با برطرف کردن این مانع، راه را برای تحقق «شرط صحت» (که در اینجا، طهارت با آب پاک است، نه ظرف خاص) باز می‌کند. بدون اجرای حدیث رفع و رفع حرمت، بحث از صحت اساساً منتفی است.

۵. جمع‌بندی، نتایج کلان و دلالت‌های الگو برای فقه عبادی

الگوی استنباطی استخراج شده از آراء آیت‌الله خویی در مسئله خلل نماز، فراتر از یک دستورالعمل فقهی برای یک باب خاص، یک «چارچوب روش‌شناختی نظام‌مند» ارائه می‌دهد که می‌توان آن را «الگوی چندمرحله‌ای تعامل قاعده‌بنیاد» نامید. در این چارچوب، قواعد عام و خاص، احکام تکلیفی و وضعی، ادله نقلی و اصول عقلی، هر یک در جایگاه منطقی و سلسله‌مراتبی خود قرار گرفته و در فرآیندی مشخص و قابل ردیابی به کار گرفته می‌شوند.

۱. ۵. نتایج کلان و ویژگی‌های الگوی خویی

۱. تفکیک‌بنیادی: موفقیت و انسجام این الگو، ریشه در تفکیک‌های دقیق و اصولی ایشان دارد: تفکیک تکلیف از وضع، رکن از غیررکن، جهل قاصر از مقصر، و اضطرار واقعی از صوری. این تفکیک‌ها، مانع خلط مقولات و استنتاج‌های ناروا می‌شود.
۲. سلسله‌مراتب عملیاتی: الگو نشان می‌دهد که استنباط، فرآیندی تصادفی نیست. حدیث رفع (به عنوان قاعده عام رفع عذر) در مرحله مقدماتی و برای زوال موانع تکلیفی عمل

می‌کند. حدیث لا تعاد (به عنوان قاعده خاص نماز) در مرحله نهایی و برای تعیین حکم وضعی (صحت/بطلان) به کار می‌رود. این تقدم و تأخر، کلیدی است.

۳. تکمیل‌گری اصول عقلی: در مواقع فقدان نص قاطع یا تعارض غیرقابل حل ادله نقلی، اصول عقلی و قواعد فقهی کلی (مانند قاعده بدیهی «انتفاء جزء موجب انتفاء کل») به عنوان مکمل ضروری و تکمیل‌کننده نظام استنباط وارد شده و خلأ را پر می‌کنند.

۴. نمایش تعادل شرعی: این الگو به خوبی تعادل حکیمانه شارع را میان دو اصل به ظاهر متعارض نمایان می‌سازد: از یک سو، اصل «حفظ کیان عبادی و هویت غیرقابل تعطیل ارکان نماز» که تخطی از آنها - حتی با عذر - جایز نیست و به بطلان می‌انجامد؛ و از سوی دیگر، اصل «امتنان، رأفت و رفع حرج از مکلف» در موارد غیرجوهری، غیررکنی و جزئی که با تسهیل و تصحیح نماز همراه است.

۲. ۵. قابلیت تعمیم الگو و دلالت برای فقه عبادی

اهمیت این الگو تنها در تبیین مسائل نماز خلاصه نمی‌شود. این چارچوب برای تحلیل «خلل در سایر عبادات ترکیبی و دارای ساختار» کاملاً قابل تعمیم است. برای تطبیق این الگو بر عبادتی مانند حج، می‌توان گام‌های زیر را برداشت:

۱. شناسایی ساختار آن عبادت: تمایز دقیق ارکان حج (مانند احرام، وقوف در عرفات و مشعر، طواف نساء) از واجبات غیررکنی (مانند مبيت در منا) و مستحبات.
۲. شناسایی قواعد خاص آن باب: کشف و استقصای ادله خاصی که حدود و خط قرمزهای آن عبادت را مشخص می‌کنند (نظیر ادله‌ای که بطلان حج را با ترک رکن اثبات می‌کنند). این ادله، نقش «حدیث لا تعاد» آن باب را ایفا می‌کنند.
۳. اعمال قواعد عام رفع عذر: قواعدی مانند حدیث رفع، قاعده لا حرج و قاعده اضطرار برای موارد نسیان، جهل یا اضطرار در مناسک غیررکنی حج به کار گرفته می‌شوند.
۴. ترکیب قواعد و صدور حکم: حکم نهایی با رعایت تقدم قاعده خاص آن عبادت بر عمومات صادر می‌شود. برای مثال، اگر در ادله حج مشخص شود که ترک مبيت در منا (که واجب غیررکنی است) از روی نسیان موجب بطلان نیست، این حکم - با وجود عموم حدیث رفع - حاکم است.



حتی می‌توان این الگورا- با اصلاحات لازم- در تحلیل «خلل در عقود معین» (مانند اختلال در شرایط صحت معامله به دلیل جهل یا نسیان) نیز به کار بست، با این تفاوت که قواعد خاص باب معاملات (مانند اصل صحت، قاعده نفی عسر و حرج در عقود) جایگزین حدیث لاتعاد می‌شوند. این نشان می‌دهد که الگوی خوبی، از ظرفیت انتزاع و کلان‌نگری برخوردار است.

نتیجه‌گیری

آیت‌الله خوبی در مواجهه با مسئله به ظاهر انبوه و پراکنده «خلل در نماز»، با بهره‌گیری از عمق مبانی اصولی، دقت حدیثی و نگاهی نظام‌ساز، موفق به ارائه «مهندسی فقهی» منسجم و عملیاتی شده است. دستاورد این پژوهش، استخراج و تبیین این مهندسی در قالب یک «الگوی عملیاتی چندمرحله‌ای تعامل قاعده‌ای» است. این الگو نشان می‌دهد که فقه امامیه، برخلاف تصور سطحی برخی، از ظرفیت بالایی برای نظام‌سازی درونی، ارائه چارچوب‌های کلان استنباطی و تلفیق نقلیات با عقلانیات برخوردار است. الگوی خوبی هم پاسخگوی دقیق مسائل عملی و مبتلا به نمازگزاران است و هم ابزاری نظری و روش‌شناختی ارزشمند برای پژوهشگران فقه در تحلیل ساختاری سایر ابواب فقهی فراهم می‌آورد. به کارگیری این چارچوب در مطالعات تطبیقی میان فقهای امامیه برای شناسایی اشتراکات و افتراقات روشی، و نیز تعمیم آن به واکاوی ساختار سایر عبادات و حتی برخی معاملات، می‌تواند افق‌های نوینی در پژوهش‌های «فقه نظام‌مند» و «مقاصد الشریعة» بگشاید و گامی در مسیر ارتقای اجتهاد از سطح فتوا محوری به سطح نظریه‌پردازی فقهی باشد.

منابع

* قرآن کریم.

۱. ابن درید، محمد بن حسن. (۱۹۸۸م). جمهرة اللغة. بیروت: دار العلم للملایین.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب. بیروت: دارالفکر.
۳. حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة. قم: مؤسسه آل‌البتین لإحياء التراث.
۴. خمینی، روح‌الله. (بی‌تا). الخلل فی الصلاة. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.



٥. خويى، سيد ابوالقاسم. (١٤١٨ق). موسوعة الإمام الخوئي. قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي.
٦. _____ . (١٤٢٢ق). مصباح الأصول. قم: مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام.
٧. راغب اصفهاني، حسين بن محمد. (١٤١٢ق). مفردات ألفاظ القرآن. لبنان: دار العلم.
٨. زبيدي، مرتضى. (١٤١٤ق). تاج العروس من جواهر القاموس. بيروت: دار الفكر.
٩. فيروزآبادي، محمد بن يعقوب. (١٤١٥ق). القاموس المحيط. بيروت: دار الكتب العلمية.





سال سوم، شماره ۸، پاییز، ۱۴۰۴